پیشخوان

سنجه‌ای برای ارزیابی خاطرات مرحوم اکبر هاشمی رفسنجانی

عیارسنجی یک وقایع‌نگاری

■ **شاهد توحیدی**

«روایت‌های ناروا» عنوان اثری است که در آن مقالاتی در نقد شکل و محتوای خاطره‌نگاری مرحوم اکبر هاشمی رفسنجانی گرد آمده است. بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر، پیشتر این پژوهش‌ها را در فصلنامه خویش به چاپ رساند و سپس مجموعه آنها را در کتابی به علاقه‌مندان عرضه داشت. ناشر در دیباچه این اثر تاریخی- پژوهشی، در باب ضرورت انتشار این دست آثار و آنچه در این مجموعه ارائه شده، چنین آورده است:

«نوشتار حاضر مجموعه ۱۰ مقاله در نقد خاطرات سیاسی مرحوم هاشمی رفسنجانی است که همگی در سال‌های حیات وی، در فصلنامه تخصصی ۱۵ خرداد منتشر شده است. در گردآوری این مجموعه تلاش بر آن بوده که بخش‌های متنوع خاطرات مرحوم هاشمی مورد نقد واقع شود تا مخاطبان ارجمند و حقیقت‌جو با سنخ نقدهای متنوع وارد بر آثار ایشان آشنا شوند، بنابراین این مجموعه تنها پیش‌درآمدی بر نقد مجموعه خاطرات سیاسی آقای هاشمی است و به هیچ وجه نمی‌توان و نباید بدان اکتفا شود. وجه امتیاز این مجموعه، تمرکز بر مستندنگاری و بازخوانی علمی روایت‌های مرحوم هاشمی است. نقض و ابرام‌های صورت پذیرفته در این مجموعه، نوعاً به ضمیمه منابع و مستندات تاریخی معتبر، صورت پذیرفته و امید است این مسئله در قضاوت جامعه علمی کشور مورد نظر واقع شود و مقبول افتد.

دو مقاله نخست با عنوان مبارزه در تردید و ابهام و خاطراتی پر از ابهام و پرسش‌های بی‌پاسخ، هر دو به قلم تاریخ‌نگار انقلاب اسلامی، حجت‌الاسلام والمسلمین سیدحمید روحانی نگارش یافته که در آن به تبیین برخی محورهای انتقادی کلی در مجموع روایت‌های تاریخی آقای هاشمی پرداخته شده است. امتیاز این دو مقاله، بیان برخی ارتکازات و مشاهدات تاریخی نگارنده است که اولاً خود از همرزمان آقای هاشمی بوده و ثانیاً تنها کسی است که از سوی امام خمینی مأموریت تدوین تاریخ انقلاب اسلامی به وی محول شده است. نگاهی به خوشبینی‌های فرمایشی و ژست‌های دموکراتیک آقای هاشمی رفسنجانی عنوان مقاله سوم به قلم دکتر مظفر نامدار است که از ابتدای دوره سوم فصلنامه تخصصی ۱۵ خرداد تاکنون، سردبیری این نشریه را بر عهده داشته است. این نوشتار، با رویکردی تحلیلی، به نقد کارنامه سیاسی متناقض‌نما و پرفراز و نشیب آقای هاشمی پرداخته است. مقاله چهارم با عنوان آسیب‌شناسی انتقادی شیوه‌های خاطره‌گویی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی با تأکید بر کتاب دوران مبارزه، به نقد اختصاصی نخستین مجموعه خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی اختصاص یافته است. نظر به اهمیت خاص این اثر در ریل‌گذاری شیوه خاطره‌گویی مرحوم هاشمی، نقد روش‌محورانه آن می‌تواند در خوانش انتقادی سایر آثار مشابه نیز مورد استفاده قرار گیرد. بررسی تطبیقی اندیشه‌های امام خمینی و عملکردهای هاشمی رفسنجانی عنوان مقاله پنجم است که تلاش دارد از ابتدای مبارزات تا سال‌های پایانی حیات امام، به بررسی تطبیقی اندیشه و کارنامه سیاسی آقای هاشمی با امام خمینی بپردازد و فاصله محسوس او با امام را با تکیه بر مستندات تاریخی تبیین سازد. مقاله ششم با عنوان نظری اجمالی به ادعاهای بدون دلیل در خاطرات هاشمی رفسنجانی، بر یک آسیب مهم در مجموعه خاطرات ریاست‌فقید مجمع تشخیص مصلحت متمرکز شده و در پی تجمیع ادعاهای بدون دلیل در خاطرات ایشان است. مقالات هفتم و هشتم به نقد و بررسی دو کتاب به سوی سرنوشت و اوج دفاع، اختصاص یافته که به همت دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران و زیر نظر جناب آقای سلیمی‌نمین تحریر شده است. امتیاز این دو مقاله، تمرکز بر جزئیات تاریخی و نقد تحلیلی و تطبیقی برخی گزاره‌های خاص است. رتوش کتاب هاشمی بدون رتوش عنوان مقاله‌ای است به قلم استاد سیدحمید روحانی که تلاش دارد به نقد روش‌های نامتعارف در القای مشهورات و متشابهات تاریخی به جای رخدادها در مجموعه مصاحبه‌های آقای صادق زیباکلام با مرحوم هاشمی بپردازد. «هبوط در مه» عنوان آخرین مقاله از این مجموعه است که به نقد کتاب «پا به پای سرو» خاطرات خانم عفت مرعشی پرداخته است.»

مراسم گاردن پارتی انجمن اخوت، به مناسبت فتح تهران در باغ انتظام‌السلطنه

فتح تهران، آغازی بر پایان جنبش عدالتخانه ایران

سرانجام هم معلوم نشد که مشروطه چیست؟!

■ **احمدرضا صدری**

روزهای اکنون در تقویم تاریخ ایران، مصادف است با سالروز فتح تهران توسط مشروطه خواهان و آغاز مشروطه دوم. از آن به بعد جریان دینی و سنتی از فرآیند نقش آفرینی حذف شدند و کار به دست روشنفکران و ساختارشکنان فرهنگی، دینی و سیاسی افتاد! اینک پس از سپری شدن ۱۱۲ سال از آن موعد، جای این پرسش است که این جماعت با شعارهای دهان پُرکن و در میدانی بی‌رقیب، چه گلی به سر کشور زدند؟ اینان از چه روی از حکومت مطلقه قاجار، به حکومت مطلقه پهلوی پناه بردند؟ مقالی که در پی می‌آید، در پی بازپروری این پرسش و پاسخ است! مستندات آن از تارنمای مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران اخذ شده است. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ **تمدن جدید، یک دوری پلو پخته آماده است!**

یکی از بحران‌های کلان نهضت عدالتخانه، نخست به ورود اصطلاح مشروطه به فرهنگ این انقلاب و سپس به تفاسیر متنوع و متناقض از آن باز می‌گشت! جالب اینجاست که هنوز هم دامنه این تفاوت و تضاد، در میان تحلیلگران تاریخ وجود دارد! بدیهی است در فقدان وجود یک درک فراگیر از ماهیت یک پدیده، فرجام آن ره به ناکجاآباد خواهد بُرد و تنها چیزی که برای آن متصور نیست، توفیق و رسیدگی به هدف است! وحید بهرامی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در باب چندگانه‌های مشروطیت ایران، چنین آورده است:

«در سراسر سال‌های مشروطه (۱۲۹۰- ۱۲۸۵)، هر کس در مورد این نظام سیاسی داوری خاصی داشت که با نفس حقیقی آن مطابقت نداشت. در دوره اول مشروطیت، حتی یک رساله سیاسی قابل توجه در مورد مشروطه نوشته نشد. تنها رساله در این دوره «تذکر الغافل و ارشاد الجاهل» شیخ فضل‌الله نوری بود که اتفاقاً بنیاد مشروطه و مغایرت آن با مبانی شرع را به‌خوبی تبیین کرده بود. نخستین رساله‌هایی که به حمایت از مشروطه با رویکرد شرعی نوشته شد، مربوط به دوره مرسوم به استبداد صغیر و دوره فترت مجلس اول و دوم است و حتی مهم‌ترین آنها که رساله «تنبیه الامه و تنزیه المله» علامه نائینی است، در پاسخ به رساله شیخ فضل‌الله نوری نوشته شده‌اند. این رسائل، رویکردی مشخص و روشن داشتند و آن تبیین مشروطه بر بنیاد شرع بود. اینها تمدن جدید را دارای دو رویه مثبت و منفی می‌دیدند و می‌خواستند آنچه را وجه مثبت می‌نامیدند، گزینش کنند و با ظاهر شرع آشتی دهند، اما روشنفکران کاری جدی انجام ندادند و فقط مشروطه را در حد مقالات روزنامه‌ای تنزل دادند! مثلاً رسول‌زاده یکی از روشنفکران آن دوران، تمدن جدید را «یک دوری پلو پخته آماده» می‌دانست که فقط باید «قبول زحمت کرد و آن را میل نمود!» منظورش این بود که نیازی به تفکر و تأمل نیست، همه‌چیز در غرب آماده است و فقط باید تقلید کرد! درواقع آنچه اجرا می‌شد، نه ربطی به شرع داشت و نه مشروطه! نهایت اینکه وضعیت آشفته «هم این و هم آن» و تلاش برای گزینش وجه مثبت تمدن غرب و آشتی دادن آن با ظواهر شرع، به وضعیت «نه این و نه آن» انجامید و اوضاعی شکل گرفت که نه با مشروطه و الزامات آن منطبق بود و نه با ظواهر شرع هماهنگ می‌نمود. به‌طور مثال در دوران مشروطه، روزنامه رعد نوشت: باید کاملاً تصدیق و اعتراف نمود که در مملکت ما ایران، از مشروطیت بیش از یک اسم بی‌مسمی چیز دیگری وجود ندارد و راستی بسیار مشکل است تصور کرد که وضع تشکیلات سیاسی و طرز اداره شدن امور در ایران، می‌تواند با اصول و قواعد یک مملکت مشروطه تطابق داشته باشد!... بعد از امضای مشروطیت توسط مظفرالدین‌شاه، وضعیت داخلی ایران به هر چیزی شباهت داشت جز یک کشور مشروطه! نظم پیشین از بین رفت و هیچ نظم نوینی به‌جای آن استوار نشد. به‌واقع از همان دوره مشروطیت، بحران در ایران بیداد می‌کرد! هر گوشه کشور به دست جباری بود که به هیچ‌کس حسابی پس نمی‌داد! برخی از ایلات و عشایر همراه سردسته‌های راهزنان، اختلافات و مشکلات ایلیاتی خود را بهانه می‌کردند و به بهانه مشروطه و استبداد، هر روز که می‌گذشت میخی دیگر بر تابوت استقلال و تمامیت ارضی کشور می‌کوبیدند. در این ایام آشفته، کمتر کسی بود که به فکر منافع ملی کشور باشد. گروه‌های سیاسی و شخصیت‌های گوناگون، مصالح کشور را پای رقابت‌های حقیر خود قربانی می‌کردند و اجازه نمی‌دادند نظم و ثبات شکل گیرد. زور به‌جای منطق و زبان ایفای نقش می‌کرد، هر کس پرزورتر مخالبش بیشتر! این وضعیت عملی مشروطه ایران بود. طبیعتاً در این وضعیت، هیچ نهاد استواری شکل نگرفت و دولت مرکزی، روزبه‌روز ضعیف‌تر و قربانی منافع افراد منفعت‌طلب می‌شد. حتی نهاد کهن دینی نیز روزبه‌روز تضعیف شد. سرانجام هم معلوم نشد مشروطه چیست و یأس و نومیدی، کمترین دستاورد آن وضعیت بود! آنگونه که پیداست عوامل مختلف داخلی و خارجی، در بی‌ثباتی ۱۴ سال اول مشروطیت دخیل بودند. عواملی چون: بحران آفرینی دول خارجی چون روس و انگلیس، ناآشنایی روشنفکران ایرانی با چیستی مشروطیت، ارجحیت منافع فردی بر ملی، ضعف دولت مرکزی و... از مهم‌ترین آنان بودند. این عوامل و آشوب‌های ناشی از آن سرانجام به گونه‌ای شد که اکثر روشنفکران برای فرار از ناامنی و آشوب داخلی، به شخصی مستبد چون رضاخان پناه بردند!»

■ **دخالت وسیع بیگانه، پاشنه آشیل یک انقلاب!**

در مشروطه اول، بسیاری از عالمان دین، در باب دخالت قدرت‌های خارجی و پاره‌ای از فِرَق منحرف مذهبی، در ساختارسازی این نظام نوین هشدار دادند. با این همه زنهارهای ایشان شنیده نشد! در مشروطه دوم، ماه عسل روشنفکران سکولار با دخالت‌های ممتد و فزاینده قدرت‌های خارجی به دوره عذاب مبدل شد، چه اینکه آنان رسماً ایران را به مناطق تحت نفوذ خویش تقسیم کردند! روزهای اکنون در تقویم تاریخ ایران مصادف است با سالروز فتح تهران توسط مشروطه خواهان و آغاز مشروطه دوم. از آن به بعد جریان دینی و سنتی، از فرآیند نقش آفرینی حذف شدند و کار به دست روشنفکران و ساختارشکنان فرهنگی، دینی و سیاسی افتاد! اینک پس از سپری شدن ۱۱۲ سال از آن موعد، جای این پرسش است که این جماعت با شعارهای دهان پُرکن و در میدانی بی‌رقیب، چه گلی به سر کشور زدند؟ اینان از چه روی از حکومت مطلقه قاجار به حکومت مطلقه پهلوی پناه بردند؟

در ایران را لغو و اسباب آسودگی ظاهری و مقطعی ایرانیان از همسایه شمالی را فراهم کردند. انگلستان که در جنگ جهانی اول به اهمیت و کارآمدی نفت به‌جای زغال سنگ پی برده بود، با توجه به آنکه مشروطیت در ایران با هرج‌ومرج مترادف شده بود، اندیشه تضمین بلندمدت این طلای سیاه را در سر می‌پروراند. ادامه درگیری‌های داخلی و احتمال افتادن ایران در دام تبلیغات بلشویک‌ها و در نتیجه تهدید منافع انگلیس در پی ایجاد وقفه در استخراج نفت ایران، انگلستان را به فکر تثبیت اوضاع اقتصادی و سیاسی و در نهایت تقویت دولت مقتدر مرکزی ایران انداخت. این کشور در آغاز برای عملی ساختن این اندیشه، به انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ با وثوق‌الدوله دست زد. محتوای این قرارداد در ظاهر، به پرداخت وام و استفاده از مستشاران انگلیسی برای سازمان‌دهی ارتش و مدیریت دستگاه اداری ایران اختصاص داشت، اما هدف واقعی آنها تبدیل ایران به یک کشور تحت‌الحمایه بود. محمدعلی فروغی در واکنش به عقد این قرارداد و نقشه‌های انگلیس برای ایران می‌گوید ایران نه دولت دارد نه ملت، جماعتی که قدرت دارند و کار از دستشان ساخته است، مصلحت شخص خود را در این ترتیب می‌پندارند، باقی هم که خوابند!... به هر روی، در بازنگری رویدادها روشن می‌شود انگلیس نقش عمده‌ای در به بن‌بست رساندن مشروطیت داشت. حوادث و دخالت‌های این کشور پس از بروز هرج و مرج در مشروطیت، ایران را به لبه پرتگاه برد و خطر مستعمره شدن آن را افزایش داد. انگلیس با عقد قرارداد ۱۹۰۷ با روسیه، به‌منظور افزایش نفوذ در ایران، قدم در چنین مسیری گذاشت. پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، انگلیس قرارداد ۱۹۱۹ را با ایران پیش برد که غیرمستقیم ایران را مستعمره خود می‌کرد. قرارداد ۱۹۱۹ با مخالفت افکار عمومی به مرحله اجرا نرسید. پس از آن راه دیگری برای تحقق جوهر قرارداد ۱۹۱۹، یعنی برقراری ثبات سیاسی در ایران، به گونه‌ای که منافع اصلی امپراتوری بریتانیا در منطقه تهدید نشود، دنبال شد. حکومت رضاشاه با کودتا سر کار آمد! یعنی بنیان مشروطیت را به کلی نادیده گرفت تا منافع انگلیس در ایران حفظ شود. بنابراین سیر دخالت‌های انگلیس و تأمین منافع این کشور در روزگار مشروطیت، ایران را به یک دولت شکست‌خورده تبدیل کرد!»

■ **راز شکست مشروطیت ایران از منظری دیگر**

گذشته از خنثی شدن مشروطیت وارداتی در برابر دین و نیز دخالت‌های خارجی، علی الاصول عدم تناسب آن با سنن جامعه ایرانی نیز از علل عدم توفیق آن به شمار می‌رود! اگر بنا بر تحدید قدرت در ایران باشد، باید برای آن ساز و کارهایی تعریف شود که با ساختار فرهنگی این مرز و بوم، دارای تناسب و همخوانی باشد. آنچه مشروطه خواهان ساختارشکن در پی آن بودند، همان بود که رضاخان در سال‌های بعد و به مدد چماق، به انجام آن پرداخت و البته از آن نتیجه‌ای نگرفت! زهره صالحی سیاوشانی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این فقره می‌نویسد:

«انقلاب مشروطه تغییر ساختار دولت و تبدیل استبداد، به نوعی حکومت عادلانه بود. البته در ایران از گذشته دور تا دوره قاجار امنیت بر عهده دولت بود و تمشیت امور مردم در دست روحانیان قرار داشت. بنابراین مردم در روابط اقتصادی و اجتماعی خود، طبق فتوای مجتهدان عمل می‌کردند. سرانجام با همراهی روحانیان، روشنفکران و مردم، مظفرالدین‌شاه فرمان مشروطه را امضا کرد. اما از همان آغاز، تقابل دو اندیشه مشروعه‌خواهی و مشروطه‌خواهی - که در جریان انقلاب مخفی مانده بود- آشکار شد، اما چون مقاومت مشروعه‌خواهان با برنامه‌ای همراه نبود، به شکست آنان مقابل مشروطه‌خواهان انجامید. بنابراین دولت به علت کشمکش دائمی با روحانیان و بحران مشروعیت، هویت دینی را کنار گذاشت و ماهیت خویش را تغییر داد و به سمت غربی شدن پیش رفت! محمدعلی‌شاه مجلس اول را به توپ بست و برای مدتی کوتاه، استبداد صغیر برقرار شد، اما مشروطه‌خواهان با کمک نیروی نظامی تبریز، گیلان و اصفهان، تهران را فتح کردند. نکته مهم، ترکیب نیروهایی بود که به صحنه آمدند. این ترکیب با اول انقلاب فرق داشت. این نیروها به علت پشتیبانی انگلیس از آنها بیش از آنکه از مدیریت روحانیون برخوردار باشند، به تجدد می‌اندیشیدند یا از انگلیس حرف‌شنوی داشتند. دولت انگلستان از زمان امضای فرمان مشروطیت، ضمن حفظ اقتدار خویش در دربار، خود را نیز با مشروطه‌خواهان همراه کرده بود و اصلاحات مورد درخواست مردم را به سمت و سوی استقرار نوعی حکومت لیبرال ـ دموکراسی هدایت می‌کرد. پس از فتح تهران، دو حزب در ایران تأسیس شد: دموکرات عامیون و اجتماعیون اعتدالیون. تأسیس این دو حزب با توجه به ایدئولوژی حاکم بر آنان نشان می‌دهد مدار جریان‌های سیاسی، به نفع دموکراسی لیبرال پیش می‌رفت. در نتیجه غالب شدن این دو حزب و پررنگ شدن جریان‌های نوگرایی، کم‌کم انسجام نیروهای انقلابی از بین رفت و هر کس به گوشه‌ای خزید و زمینه برای حضور بیگانگان و میدان‌داری روشنفکران آماده‌تر شد. رفته‌رفته روحانیت از صحنه فعال سیاسی کشور کنار گذاشته شد. با کنار رفتن روحانیون، توده مردم نیز از صحنه کنار رفتند! روحانیون که از صحنه کنار گذاشته شدند، ارتباط آنان با دولت و حکومت قطع شد و کار یکسره به دست روشنفکران غرب‌باوری افتاد که با دولت و سفارتخانه‌ها در تماس بودند. در کل، نیروهایی که هویت و منافع خویش را در همسان‌سازی خود با فرهنگ و قدرت بیگانگان می‌دیدند، نمود پیدا کردند. روشنفکران پس از چندی رضاخان را که دارای شخصیتی مستبد و خودخواه بود، برای اهداف خود مناسب دیدند. به همین دلیل به سوی او جذب شدند. رضاخان نیز با تمسک به این آرمان‌خواهی، توانست در قالب دولت مطلقه مدرن - که به ظاهر پیام‌آور چنین استقلال و عظمتی است- در صحنه ظاهر گردد. به‌طور کلی نهضت مشروطه با ساختارهای سنتی جامعه ایران در چالش بود، زیرا تأکیدی که مشروطیت بر فرد داشت و از سوی دیگر انتقاداتی که از معیارهای استبدادی و پدرسالارانه می‌کرد و نشان دادن تمایل خود به یک نظام ارزشی نوین را می‌توانیم از عوامل عمده این چالش بدانیم. بنابراین اغلب ایرانیان مقابل این بحران، بازگشت یک دولت مرکزی قوی را خواستار شدند که بتواند نظم و امنیت را به کشور برگرداند.»

■ **چه چیز مشروطه‌ای که رخ داد، در خور دفاع است؟**

به هر روی مشروطیت ایران، برای رویدادهای بعدی تاریخ، تجربه‌ای مهم به ودیعت نهاد. شاید بیشترین توجه به این آورده تاریخی، توسط حضرت امام خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی صورت گرفته است. آن راحل عظیم در دوران اوج‌گیری انقلاب اسلامی و نیز آغازین سالیان تأسیس نظام برآمده از آن به روشنفکرانی که دل در گرو فرنگ داشتند و درصدد تکرار مشروطیت بودند، مجال ایجاد انحراف نداد و دست آنان را از دستاوردهای این حرکت عظیم کوتاه ساخت! دکتر موسی فقیه حقانی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در باب استفاده از این تجربه تاریخی چنین می‌گوید:

«در مشروطه اتفاقی که افتاد، مرزبندی با جریانات ساختارشکن به خاطر اینکه آنها خیلی پیچیده عمل می‌کردند نزد برخی نخبگان از بین رفت! یعنی در آن موقعی که باید مرزبندی می‌کردند، نکردند! خود مرحوم ملا عبدالله مازندرانی در نامه به میرزا محمدعلی بادامچی می‌گوید اول که این کار را شروع کردیم، بعضی از مواد فاسده مملکت هم وارد شدند!... همین جا باید مرزبندی می‌شد که نشد. بعد می‌گوید بعضی از مؤمنین خالی‌الغرض (منظورش شیخ فضل‌الله و امثال ایشان است) آمدند و گفتند با اینها مرزبندی کنید. اینها برای چه آمده‌اند؟ ما گفتیم اولاً قصدمان این است که استبداد را کنار بزنیم و اینها هم عددی نیستند و کاری نمی‌توانند بکنند!... با این همه «مواد فاسده مملکت» آمدند و کار را به جایی رساندند که خود ایشان در ادامه می‌گوید: «اکنون بر جان خود خائفیم!» و همه چیز هم از دست رفت!

متأسفانه در تاریخ‌نگاری‌ای که الان هم دارد صورت می‌گیرد، می‌بینیم بعضی‌ها از مشروطه‌ای که در تاریخ معاصر روی داد، دفاع می‌کنند. باید پرسید که از چه چیز آن مشروطه دفاع می‌کنید؟ چه چیزی از آن واقعاً قابل دفاع است؟ اگر مشروطه‌ای که مرحوم آخوند و مرحوم نائینی می‌خواستند، مستقر می‌شد، کاملاً قابل دفاع بود! خود شیخ فضل‌الله هم اگر زنده می‌شد، می‌آمد و پای پرچمی که آخوند بلند کرده بود، می‌ایستاد و از مرحوم آخوند حمایت می‌کرد. ولی اصلاً آن مشروطه عملی نشد و کسانی که زمام امور را به دست گرفتند، مشروطه‌خواه نبودند! چه می‌شود که تقی‌زاده و باند او بعد از مدتی می‌آیند و می‌گویند چاره و راه‌حل مسائل ایران استفاده از مشت آهنین و دیکتاتوری منور است؟ باید به آنها گفت شما که می‌گفتید مشت خوب نیست، محمدعلی‌شاه و ناصرالدین‌شاه اگر هم مشت داشتند، مشتشان آهنین نبود! الان تو داری می‌گویی مشت آهنین؟ بعد می‌گویی دیکتاتوری منور؟ بعد می‌آیید و زمینه‌سازی می‌کنید و رضاخان قلدر را سر کار می‌آورید که اصلاً حرف حالی‌اش نمی‌شد و نهایتاً تا پای کشتن خود اینها هم آمد! خوشبختانه مشروطه برای انقلاب اسلامی تجربه شد، اما الگو نشد. ما با انقلاب اسلامی از مشروطه عبور کردیم. روحانیت شیعه فهمید اگر بخواهد به این جریانات اعتماد و با آنها همراهی کند، موفق نخواهد شد! متأسفانه در نهضت ملی ایران از این تجربه استفاده نشد، اما در انقلاب اسلامی شد. برخوردی را که امام با منافقین و بعضی از این گروه‌ها کرد، ببینید. منافقین مدتی طولانی در نجف، نزد امام خمینی رفتند. هر جلسه هم می‌رفتند و حرف می‌زدند، امام چیزی نمی‌گفتند و فقط گوش می‌دادند! یا قرآن تفسیر می‌کردند یا از نهج‌البلاغه می‌گفتند. امام فرمودند حرف‌هایتان را شنیدم. مثل اینکه شما از ما هم ملاتر هستید، ولی باور اساسی و اصولی به دین و مبانی دینی، در شما ندیدم!... این تجربه مشروطه بود و نشان داد باید مرزبندی‌ها را حفظ کرد.»

چند نفر از تفنگداران مشروطه هنگام فتح تهران

در مشروطه اول، بسیاری از عالمان دین در باب دخالت قدرت‌های خارجی و پاره‌ای از فرق منحرف مذهبی، در ساختارسازی این نظام نوین هشدار دادند. با این همه زنهارهای ایشان شنیده نشد! در مشروطه دوم، ماه عسل روشنفکران سکولار با دخالت‌های ممتد و فزاینده قدرت‌های خارجی به دوره عذاب مبدل شد، چه اینکه آنان رسماً ایران را به مناطق تحت نفوذ خویش تقسیم کردند!